

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

از کثرت مداری تا سکولار دموکراسی

در جهان کنونی، که به تدریج تبدیل به مجموعه ای از کشورها شده و هر کشور، در درون مرزهای خود، مسکن مردمانی از نژادها و تیره ها و اقوام مختلف، و با فرهنگ ها و مذاهب و عقاید و زبان های گوناگون، بشمار می رود، سخن گفتن از مفاهیمی همچون «چند فرهنگی، چند زبانی و چند مذهبی؛ یا چند قومی و چند نژادی و چند اعتقادی» امری بدیهی است و توجه به واقعیت وجودی همین رنگارنگی است که به پیدایش تفکر مبتنی بر «کثرت مداری» انجامیده است. اما تصدیق وجود این تکثر، لاجرم، مسائل خاص خود را نیز به همراه دارد؛ مسائلی که اگر به آنها رسیدگی نشود می توانند فضای درونی کشورهای دارای جمعیت های متکثر را دچار تنش دائم و وضعیتی آماده انفجار کنند.

esmail@nooriala.com

پیشگفتار

در جریان برگزاری کنگره سوم سکولار دموکرات های ایران (4 و 5 جولای 2015) یکی از حاضران از من پرسید که آیا منبعی را می توانم نشان اش دهم که برای اطلاع بیشتر درباره سکولار دموکراسی به آن مراجعه کند. من نشانی چند منبعی را که در یاد داشتم به او گفتم اما، در همان حال، به این نکته اشاره کردم که سرگذشت سکولار دموکراسی در هر جامعه ای به نوع ویژه ای تدوین می شود و اگرچه این مقوله در کلیات اش جزئی از علوم اجتماعی و بخصوص جامعه شناسی سیاسی است و لذا می توان آن را بر هر جامعه ای منطبق ساخت اما هر جامعه نیز دارای ویژگی هائی است که موجب می شوند راه رسیدن به سکولار دموکراسی شروع و میانه و پایانی همراستا با تحولات آن جامعه داشته باشد. و در پایان آن گفتگو نیز قول دادم که هر گاه فرصتی به دست آمد شمه ای در مورد چگونگی برآینش و شکل گیری مفهوم سکولار دموکراسی در نزد خود و یارانم عرضه کنم. اینک آن فرصت و انجام آن تعهد.

رویارویی با دو مشکل

صورت مسئله ما، بعنوان بخشی از اپوزیسیون انحلال طلب حکومت اسلامی، حل دو مشکل حکومت مذهبی و حکومت استبدادی بوده است که می توانند گاه از هم متفاوت باشند و گاه با هم یکی شوند. یعنی، پرسش ما در آغاز این بوده است که:

- چگونه می توان از شر حکومت مذهبی کنونی خلاص شد؟

- و، در عین حال، چگونه می توان از بازتولید استبداد (چه مذهبی و چه غیر مذهبی) در جامعه

ای استبداد زده و انقلاب کرده و دست به انحلال استبداد زده، جلوگیری کرد؟

آنگاه، در ابتدای راه، وجود حکومت اسلامی و این واقعیت که قشر کوچکی از جامعه، با تکیه بر اعتقادات مسلمان شیعه امامی، حکومت را بخود اختصاص داده و ارزش ها و هنجارها و باورهای خود را بر جامعه تحمیل کرده اند، ما را به کوشش به شناسائی چند و چون توانائی آنان به انجام این «تحمیل» متوجه کرد. دیدیم که آنها، با سوء استفاده از هیجانات لحظه ای مردمی ناراضی، و از طریق دستیابی به «قدرت» سیاسی و تصرف ماشین حکومت، به این توانائی دست یافته بودند.

شاید اگر جامعه ما کلاً معتقد به تشیع امامی بود و در آن از معتقدان به مذاهب دیگر و بی

مذاهبان نشانی وجود نداشت، اثرات این «وضعیت» چندان هم ناهنجار به نظر نمی رسید، اما این

«رنگارنگی» و کثرت موجود در جامعه بود که زشتی های تسلط یک قشر معین اجتماعی بر کل جامعه را آشکار می ساخت.

بنا بر این، حرکت اندیشگی ما مسیر کشف ایجابات ناشی از ماهیت و واقعیت رنگارنگی جامعه را در پیش گرفت و، با ورود به این «درگاه»، رفته رفته کوچه و پسکوچه های دلشکن دیکتاتوری مذهبی را بهتر شناخت.

مشکلات جوامع متکثر و راه حل ها

جهان کنونی به تدریج تبدیل به مجموعه ای از «کشور»ها تبدیل شده و هر کشور، در درون مرزهای سیاسی خود، مسکن مردمانی از نژادها و تیره ها و اقوام مختلف، و با فرهنگ ها و مذاهب و عقاید و زبان های گوناگون، بشمار می رود، سخن گفتن از مفاهیمی همچون «چند فرهنگی، چند زبانی و چند مذهبی یا چند قومیتی و چند نژادی و چند اعتقادی» امری بدیهی است و توجه به واقعیت وجودی همین رنگارنگی است که به پیدایش تفکر مبتنی بر «کثرت مداری» (pluralism) انجامیده است. اما تصدیق وجود این تکثر (multiplicity)، لاجرم، مسائل خاص خود را نیز به همراه دارد؛ مسائلی که اگر به آنها رسیدگی نشود می توانند فضای درونی کشورهای دارای جمعیت های متکثر را دچار تنش دائم و وضعیتی آماده انفجار کنند.

در این مورد، و در جهت تخفیف تنش ها و ایجاد زمینه های لازم برای همزیستی و اشتراک منافع در جوامع متکثر، راه حل های گوناگونی وجود دارند که در اینجا به دو سه نوع از آنها اشاره می کنم:

- راه حل حقوقی. این راه حل بر این فرض یا پیشنهاد به دست می آید که مردمان ساکن فضای درونی مرزهای سیاسی یک کشور را «ملت» بخوانیم، کشور را «ملک مشاع» آنها بدانیم، و همگان را، فرداً فرد، در برابر قانون دارای حقوق و وظایف یکسان تلقی کنیم، این راه حل کلاً شامل کوشش هایی می شود ناظر بر پل زدن بر روی اختلاف ها و ایجاد چتری فراگیر که اختلاف ها را در درون هاضمه خود بگوارد و تعدیل کند.

- راه حل های فرهنگی. این مجموعه راه حل های اغلب متضادی را شامل می شود که گستره ای پهناور، از «احترام به گوناگونی» بعنوان عنصری انرژی بخش گرفته تا سیاست «همگون سازی» (assimilation)، که به امحاء گوناگونی نظر دارد، را در بر می گیرد. اما تجربه نشان داده است که هیچ یک از این راه حل ها به تنهایی پاسخگوی مشکلات ناشی از متکثر بودن جمعیت یک کشور نیست.
- راه حل های سیاسی ناظر بر کارکردهای قدرت. به نظر می رسد که این راه حل ها از اهمیت بالایی برخوردارند چرا که هیچ کدام از راه حل های دیگر، بدون توجه به راه حلی که به مسئله «قدرت» در جوامع متکثر مربوط شود، نمی توانند مشکل گشا باشند و حتی ممکن است خود منشاء مشکلات دیگری شوند؛ بطوری که، مثلاً، بحث «ملت» (بعنوان مفهومی جامع و فراگیر) می تواند به بحث های واکنشی همچون «ملت های درون یک کشور» و یا «خرده ملت ها» (Sub-nations) که به غلط «ملیت ها» ترجمه شده) بکشد؛ و مطالبی همچون «حق تعیین سرنوشت» و «جدائی خواهی» و غیره را به همراه خود به میان آورد. یا بحث «همگون سازی» در اغلب موارد بیشتر به تشدید اختلاف ها و مقاومت های انسانی در برابر روند سرکوبگرانه «هویت زدائی» منجر شده است.

دلایل اهمیت راه حل های سیاسی

اینکه در «جوامع متکثر» یافتن «راه حلی سیاسی و معطوف به قدرت» بر هر نوع راه حل دیگری اولویت دارد بدان خاطر است که در اینگونه جوامع (که بدلائل تاریخی - سیاسی متعدد واجد صفت «متکثر» شده اند) اجرای هر نوع سیاست اجتماعی (چه مسالمت جویانه و چه سرکوبگرانه) نیاز به اعمال قدرت دارد و در نتیجه همواره بررسی ها و چاره جوئی های خود در این موارد را باید از ساختار حقوقی و حقیقی قدرت در اینگونه جوامع آغاز کرد.

حال، از آنجا که «قدرت» بازوی اجرائی سیاست های اجتماعی در جوامع متکثر است، خود بخود چگونگی روندهای دستیابی به قدرت نیز بهمان اندازه اهمیت دارد. به عبارت دیگر، می توان پرسید که آیا قدرت سیاسی در یک کشور به عموم مردمانی که یک «ملت» را تشکیل می دهند تعلق دارد و راه های دستیابی به آن بر همگان به یکسان گشوده است و یا، بر عکس، قدرت تنها در دست یک گروه خاص، با مشخصات فرهنگی - اجتماعی - اقتصادی - سیاسی خاص متمرکز است.

بررسی واقعیت ها نشان از آن دارد که در کشورهای غیردموکراتیک اغلب وضعیت دوم فوق الذکر برقرار است و یک قوم بر اقوام دیگر، یک مذهب بر مذاهب دیگر، یک زبان بر زبان های دیگر و یک فرهنگ بر فرهنگ های دیگر تسلط دارد و ناگزیر است که برای حفظ تسلط خود از بازوی قدرت و زور استفاده کند. اما پرداختن به مسئله قدرت در جوامع متکثر ما را به طرح دو مشکل اساسی با نام های «تبعیض» و «تمرکز» راهنما می شود که لازم است اندکی در مورد هر دو این مشکلات بیان پیشیم.

مشکلی به نام تبعیض

تبعیض در جوامع را می توان به دو دسته تقسیم کرد: «درون گروهی» و «بین گروه ها». تبعیض نوع اول چندان ربطی به مسائل جامعه متکثر ندارد. مثلاً، در درون یک مذهب واحد و به لحاظ احکام اجتماعی منبعث از آن مذهب نیز می توان به اشکال متعددی از تبعیض برخورد؛ مثل تبعیض میان مرد و زن، یا برده و برده دار، یا مریدان و مرادها، یا دینکاران و مؤمنین. در مطلب کنونی به این نوع تبعیض پرداخته نمی شود، چرا که اینگونه تبعیض ها ربطی به متکثر بودن قومی و فرهنگی جامعه ندارند و رسیدگی به آنها و یافتن راه حل هائی برایشان در ساحت دیگری قابل طرح اند.

اما آشکار است که تسلط یک قوم بر اقوام دیگر، یک مذهب بر مذاهب دیگر، و یک فرهنگ بر فرهنگ های دیگر خودبخود به گسترش «تبعیض بین گروه ها» می انجامد؛ امری که مورد توجه مطلب کنونی است و بحث ما بیشتر ناظر بر تبعیض هائی است که از دل تسلط یک گروه فرهنگی، مذهبی یا قومی خاص بر دیگر گروه های داخل یک کشور بر می خیزد؛ تبعیضی که استقرار اش امری ناگزیر است و برای تحقق اش اعمال زور و قدرت گریزناپذیر.

در جوامع متکثر اگر چگونگی دستیابی بقدرت واجد روندی اختصاصی شود بروز تبعیض های سهمگین قطعی است. این یک قانون گریزناپذیر جامعه شناختی است که با قاطعیت قوانین فیزیکی عمل می کند. اگر در یک جامعه متکثر فقط یک گروه (با حفظ مشخصات گروهی خود، چه فرهنگی و چه اجتماعی) زمام قدرت را در دست داشته باشد، جامعه متکثر بلافاصله به دو بخش «خودی» و «ناخودی»

تقسیم می شود و بین این دو بخش تبعیضات گوناگونی برقرار می گردند. و بدیهی است که لازمه استمرار «تقسیم و تبعیض» اعمال «زور و سرکوب» است و این مجموعه خودبخود زاینده تنشی است که اگر به حد انفجار برسد کل کشور را متلاشی یا تجزیه می کند.

به نظر می رسد که در حوزه «راه حل های سیاسی» برای مشکلات جوامع متکثر است که باید به اندیشه استقرار «دموکراسی» روی آورد. واقعیت های کنونی جهان ما نیز بر صحت این رویکرد گواهی می دهند. در کشورهای دموکراتیک، در راستای حفظ یگانگی ملت ها، راه حل های عملی سیاسی از طریق اعمال زور و سرکوب حاصل نمی شوند و بواقع بشریت، در زیر چتر دموکراسی، توانسته است مشکل و مسئله وجود و حفظ تکثر در درون وحدتی موسوم به ملت را حل کند. دموکراسی درهای قدرت سیاسی را به روی فرد افراد اعضا یک ملت می گشاید و از طریق توسل به شایسته سالاری و اجماع نظر عمومی قدرت را به دست منتخبین اکثریت مردم می سپارد.

اما اگر دموکراسی را، همچون هر نوع تنظیمات حکومتی قدرت، امری برساخته از یک «قرارداد اجتماعی» بدانیم آنگاه باید به چند و چون آن «قرارداد» نیز توجه کرده و نشان دهیم که قرارداد مزبور چگونه استقرار و استمرار دموکراسی را در یک کشور و در بین یک ملت تضمین می کند.

در عالم مفاهیم سیاسی، «قرار داد اجتماعی» سازنده ساختارها و نظم اجتماعی را «قانون اساسی» می خوانیم و در مورد قانون اساسی هر کشوری می توان به مطالعه ملاحظات و پیش بینی هائی حقوقی نشست که تضمین کننده دموکراسی در ساختارها و کارکردهای حکومتی هستند.

از این منظر که بنگریم می بینیم که ملاحظات و شروط تضمین کننده استقرار «عدم تبعیض» کلاً بر این محور می گردند که مفاد قانون اساسی و ساختارهای برآینده از آن هیچکدام نمی توانند بر اساس ارزش ها و احکام متعلق به یک گروه قومیتی، فرهنگی، مذهبی، عقیدتی و زبانی ساخته شده باشند؛ چرا که در غیر این صورت خود آن قانون اساسی بنیاد استقرار تبعیض های گوناگون را فراهم ساخته و نهادهای برخاسته از خود را به ماشین های اعمال تبعیض تبدیل می کند.

امروزه، بر اساس تحولاتی تاریخی که در درون مفاهیم مختلف اجتماعی پیش آمده، فیلتری را که از ورود «ارزش ها و احکام متعلق به یک گروه قومیتی، فرهنگی، مذهبی، عقیدتی و زبانی» به داخل قوانین اساسی و ثانوی، و ساختارها و نهادهای برخاسته از آنها، جلوگیری می کند «سکولاریسم» خوانده می شود.

در اصل، و در جوامع غربی قرار گرفته در معرض تشعشات عصر روشنگری، سکولاریسم با هدف خارج کردن مذهب از حکومت (به معنای قدرت سیاسی - نظامی) بوجود آمد اما از هنگامی که تجربه های معاصر این واقعیت را به اثبات رساندند که مذهب خود نوعی از ایدئولوژی است (و یا، بر عکس، ایدئولوژی نیز خود نوعی مذهب است) تعریف گسترده تر و نو تری از سکولاریسم مطمع نظر قرار گرفت و سکولاریسم با تعریف «جدائی ایدئولوژی و مذهب از حکومت» تثبیت شد و بدین لحاظ است که اکنون سکولاریسم بعنوان بخش تفکیک ناپذیر ماهیت قوانین اساسی تضمین کننده دموکراسی تلقی می شود.

در مجموع، می بینیم که در دموکراسی، بعنوان یک «مفهوم مادر»، بین سه مفهوم تکثر و تبعیض و سکولاریسم رابطه ای اساسی وجود دارد که در آن سکولاریسم از پیدایش تبعیض در جوامع متکثر جلوگیری کرده و استقرار و استمرار دموکراسی را تضمین می کند.

مشکلی به نام تمرکز

وضعیت دیگری که به ایجاد تبعیض در جوامع متکثر می انجامد تمرکز قدرت در دست یک فرد و یا یک گروه است، بی آنکه آن فرد یا گروه لزوماً بخواهد ارزش های خاص گروهی معین را بر جامعه تحمیل کند. اما متمرکز کردن یا شدن قدرت در دست یک فرد یا گروه خود مولد ایجاد «ایدئولوژی» و توسل به آن برای ادامه تسلط بر قدرت است و، در نتیجه، فرد یا گروهی که قدرت را در دست خود متمرکز کرده است ناگزیر است به داخل کردن ایدئولوژی خود در قانون اساسی و یا در راستای امحاء قوانین اساسی دموکراتیک و استقرار روندهای خودساخته اعمال قدرت اقدام کند.

در عین حال، و بصورتی گریزناپذیر، تمرکز قدرت با تکثر ملت در تضاد قرار می گیرد و قدرت متمرکز ناگزیر می شود که با توسل به زور و سرکوب دست به اعمال سیاست های «همگون ساز» بزند و اجازه ندهد که گروه های اجتماعی فاقد قدرت سیاسی از طریق توسل به «هویت های مستقل» خود در برابر آن دست به مقاومت بزنند.

با توجه به این خطرات استبداد زاینده ای است که دموکراسی ها بر اساس تمهیدات ناظر بر جلوگیری از تمرکز قدرت و میدان دادن به گوناگونی های فرهنگی نیز بوجود می آیند. به عبارت دیگر، همانگونه که نمی توان جامعه ای دموکراتیک را یافت که در آن قدرت سیاسی سکولار نباشد، در هیچ جامعه دموکراتیکی نیز نمی توان به تمرکز مطلق قدرت در دست فرد یا گروهی اشاره کرد. یعنی، حکومت های دموکراتیک هم سکولارند و هم بصور گوناگونی نامتمرکز؛ از یکسو به نفوذ ارزش ها و هنجارهای گروه ها به درون قوانین و ساختارهای حکومتی جلوگیری می کنند (سکولاریسم) و، از سوی دیگر، مشوق ایجاد بخش های خودگردانی در کشور هستند که کل تصمیم گیری های خود را به حکومت های مرکزی تفویض نمی کنند و از این طریق از ایجاد قدرت متمرکز (که می تواند تا حد دیکتاتوری فردی بالا رود) جلوگیری می نمایند.

بدین سان، «سکولار دموکراسی»، در درون ساختارهای خود، به توزیع و پخش قدرت در واحدهای خودگردان منطقه ای سکولار دموکراتیک نیز توجه دارد و یک الگوی کلی را در ساختارهای مرکزی و ناحیه ای قابل تکرار و اعمال می بیند.

تضاد سکولار دموکراسی با خودمختاری

در اینجا لازم است که با اشاره به یک مغالطه رایج این مقاله را به پایان ببرم؛ مغالطه ای که ناشی از عدم تفکیک دو مفهوم «خود گردانی» و «خودمختاری» در بحث عدم تمرکز حکومت در جوامع سکولار دموکرات است.

یک حکومت منطقه ایِ خود گردان (self-governing) البته که دارای حقوق و اختیاراتی مختص بخود است که قوانین سکولار دموکراتیک کشور حدود آنها را روشن می سازند. اما داشتن این اختیارات قانونی به معنای «خودمختاری» (self-authority) نیست.

در یک حکومت سکولار دموکرات، که بر اصل عدم تمرکز حکومتی استوار است، نوعی تقسیم بندی روشن بین وظایف «حکومت مرکزی» و «حکومت های محلی» وجود دارد و حکومت مرکزی در مورد امور کلی کشور (مثل ارتش، روابط بین المللی، سیستم مالی، منابع طبیعی ملی، و احتمالاً آموزش و پرورش) دارای وظایف و اختیارات است و همین تقسیم وظایف است که حدود اختیارات حکومت منطقه ای خودگردان را روشن می کند و، در عین اعطای اختیار لازم برای خودگردانی امور منطقه ای، این حکومت ها را در چهارچوب مشترک منافع عمومی یک کشور جای می دهد. حال آنکه، بنا به تعاریف رایج، سیستم «خود مختاری» از نوعی تداخل اختیارات و وظایف حکومت مرکزی و حکومت منطقه ای حکایت دارد، آن هم به نفع تثبیت اختیاراتی به سود حکومت خودمختار و به زیان بقیه حکومت های خودگردان منطقه ای و، در نتیجه، ایجاد نوعی «تبعیض در اختیارات» که خود می تواند موجب تنش های نوینی باشد.

سکولار دموکراسی اساساً برای رفع تنش های ناشی از تمرکز و تبعیض در جوامع متکثر، و برای حفظ یکپارچگی ملی آنها، کار می کند و آخرین چاره ای است که بشریت برای حل مشکلات جوامع متکثر (که امروزه وجه مسلط گروه بندی های سیاسی فراگیر محسوب می شوند) «اختراع» کرده است. لذا، هر اقدامی که به سود رفع تبعیض و حفظ یکپارچگی نباشد با مبانی سکولار دموکراسی در تضاد قرار می گیرد و باید از طرح یا تقویت آنها خودداری کرد.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>

صفحه نوری علا در فیس بوک:

<https://www.facebook.com/esmail.nooriala.5>